

بیهقی و کتاب تاریخ او

■ دکتر محمد دامادی

به یاد استاد فرزانه دکتر غلامحسین یوسفی

● از مواضع مشخصی که بیهقی در قبال افراد و مسایل داراست، پیدا است که عقایدی سرسری ندارد و ادیب و مورخ سیاستگر است.

● خواندن این کتاب، به آدمی آن مایه بصیرت می‌بخشد تا در ورای جویبار زندگانی، با آدمیان گذشته و زندگی گذشتگان و گذشته انسانیت پیوندی عمیق و بر معنی پیدا کند.



خواجه ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی دبیر (۱) [متولد به سال ۳۸۵ هـ.ق و در گذشته در صفر سال ۴۷۰] مورخ عادی و یسا وقایع‌نگاری معمولی نیست بل که نویسنده‌ی حقیقت‌نگار (۲) و ادیبی عالی‌مقدار و دوستدار حقایق و نکات (۳) و تاریخ‌نویسی دارای استقلال نگرش به قضایا و مسایل و آشنا به سوازین و اصول و رویگردان از شروع است (۴) که به اقتضای دانش و آگاهی و دقت نظر و بینش یک مورخ در روزگار خویش، خواسته است قضایای تاریخی را برهانی مبتنی بر نظام علت و معلول بیان دارد.

بیهقی از سرچشمه‌های میراث اخلاق و ادب و فرهنگی اصیل سیراب گردیده و مبانی اعتقادی خود را مایه‌ور ساخته و شخصیت خویش را استحکام بخشیده است. گذشته زندگی او، معرف تکامل عینی انسانی متعهد و آگاه و از لحاظ فردی، دین‌باوری نیکو اعتقاد (۵) است که به عنایت آفریدگار، ایمانی راسخ دارد (۶) و هر چند اسلام را آیین ابدی می‌داند و به اعتلای آن با اسیدواری می‌نگرد (۷) اما درینا گوی مسلمانان است (۸) و از بی‌آمدهای کفران نعمت، سخت بیمناک و نگران (۹) و از خدا می‌خواهد که خود و مسلمانان چنین نباشند (۱۰) دعای از سر صدق و اخلاص را قرین اجابت می‌داند (۱۱) و بر رعایت حقوق ممالحت (= نمک‌خواری که ادای آن بر ذمهٔ جوانمردان و راه و رسم فتیان است) انگشت تأکید می‌گذارد. (۱۲) و از شرارت و زعارتی که در سرشت برخی از آدمیانست، نکوش می‌کند (۱۳) و از مکاوح و منازعت بیزار است و از آن همواره پرهیز دارد (۱۴) عفو را بر انتقام ترجیح می‌نهد (۱۵) از منصب قضا با نفرت و دورباش - فاصله می‌گیرد و در مقام ترجیح، «قوادی» را به از «قاضی‌گری» (۱۶) می‌داند. خودشناسی را بر آدمی فرض می‌داند و انسان خوب، کسی را می‌نامد که ذات خویش را بشناسد. به گونه‌ی

که «خودشناسی» را اساس شناخت دیگر پدیده‌ها قرار می‌دهد (۱۷) به جست‌وجو و مطالعهٔ مستمر علمی، ارزش و بها می‌دهد (۱۸) در گفتار، پیرو اصول است و به موازین درست و معیارهای صحیح پای‌بند (۱۹) دوستی او بر صدق و اخلاص مبتنی است (۲۰) و ادای حقوق صحبت دیرین و عهد لطف قدیم، به حکم خیر الأصدقاء ائذئهم - برایش از مقولهٔ فرایض است. (۲۱) شاید عقربهٔ متحرک زمان به او آموخته است که:

● بیهقی از سرچشمه‌های میراث اخلاق و ادب و فرهنگی اصیل سیراب گردیده و مبانی اعتقادی خود را مایه‌ور ساخته و شخصیت خویش را استحکام بخشیده است.

● به اعتقاد بیهقی، تاریخ، درسی عبرت و دبستان انواع معرفت است که زندگانی چند هزار سالهٔ گذشتگان را بر حیات چند روزهٔ بازماندگان می‌افزاید و آگاهی از تاریخ بیشینیان، یار و یساور و راهنمای آدمیان در امور جاری آنها می‌تواند باشد.

أَلَا إِنَّ إِخْوَانَ النَّفَاقِ قَلِيلٌ
وَهَلْ لِي إِلَيَّ ذَاكَ أَلْقَلِيلٍ سَبِيلٌ؟ (۲۲)
وی در سایهٔ تعلیمات کافی و ورزش دیوانی و تداوم خدمت و مصاحبت با بزرگان و همکاری طولانی با استادش بنو نصر مشکان، مردی از علم برآمده و سربرکشیده است که بر نفس سرکش و طبع آرزومند و گستاخ پیروز آمده، از خویشتن کامی پرهیز دارد و بزرگ کسی را می‌داند که قناعت‌گزیند و حرص و آزر را مهار سازد (۲۳) دستور پیران جهان دیده و گرم و سرد روزگار چشیده را معتبر می‌شناسد (۲۴) و رای «بزرگان و داهیان و روزگاردیدگان» (۲۵) را ارج می‌نهد. و در برابر آن‌ها «مستوفان و مضربان و عاقبت‌نسانگران و جوانان و کسار نادیدگان» (۲۶) را قرار می‌دهد. بر

خردمندی تأکیدی متواتر و بی‌وقفه دارد. (۲۷) در خطبه تاریخ مسمودی، عدل را - که در تاریخ ایران و جهان از مقوله کیمیاست - ناشی از خردمندی و ظلم را دستور دجهل می‌داند (۲۸) و به توکل بر مشیت الهی معتقد و سرسپرده است (۲۹) و در بیان مقاصد - زبان اشارت را بر زبان عبارت - به حکم عاقلان را اشارتی کافیست - راجح می‌داند (۳۰) و اطمینان دارد که آرام وی از تأیید فرزندانگن برخوردار است (۳۱) در کار سیاسی و خدمت دیوانی به اصول کرام اخلاق پای‌بند است و بر پرهیز از ابتدال تأکیدی ویژه دارد (۳۲) شاید جلوه‌یسی از فرزاندگی وی را در رهگذر حیات اجتماعی - از این عبارت وی بتوان دریافت:

«خردمند آنست که به نعمتی و عشوه‌یی که زمانه دهد، فریفته نشود و بر حذر می‌باشد از بازستدن که سخت زشت بازمی‌ستاند و بی‌محابا و در آن باید کوشید که آزادمردان را اصطناع کند و تخم نیکی بپراکند هم بس جهانی و هم آن جهانی، تا از وی نام نیکو یادگار ماند و چنان نباشد که هم خود خورد و خود پوشد که هیچ مرد بسدین نام نگرفته است.» (۳۳) از محاسن اخلاق ستایش و از ذمایم اوصاف نکوهش و سرزنش می‌کند (۳۴) خلاصه آن که در جو مسموم تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، بیهقی از معدود کسانی است که به توفیق الهی، با سرفرازی و آبرومندی و با کدامن شیب را به شیب رسانیده و بر آن سر بوده است که در سر منزل پیری، خلعت شیب را به تشریف شیب نیلاید و حفظ نام نیک را بر هر چیز دیگر ترجیح می‌نهد (۳۵) مطلبی که «سعدی» بعدها بدان اشارتی لطیف کرده است:

دو چیز حاصل عمر است نام نیک و نواب وز این دو در گذری کل من علیها فان زمان و منصب دنیا از این چه به ماند میان اهل مروّت که یادگار فلان (۳۶)

● وعظ و ارشاد در تاریخ بیهقی بسا عبرت از رویدادهای تاریخی به یکدیگر آمیخته است و به صورت داستان دلبران در حدیث دیگران برای سیدار شدن معاصران است و به در زدن و دیوار سنین که حسب ذات در آدمی نیرومند است و از نصیحت مستقیم بیزار و رویگوان.

● در تاریخ بیهقی ثبت رویدادها به سه منسوبات مستقیم و انصاف و سحت نگارش نویسنده مبنی است که خود از نزدیک شاهد وقوع ماجراها و چه بسا عسرف ریزی در انجام برخی از آنها بوده است و با به نقل از معتمدی موقوف است که اطمینان قلبی نویسنده به صدق آن سننانه نقل و روایت گردیده است.

بیهقی در تحلیل قضایای تاریخی و یا تبیین مسایل فلسفی (۲۷) پس از مطالعه (۳۸) و تأمل و اندیشه به منظور دستنهایی به آرای قابل قبول و بر بنیاد علم و اطلاع، به گونه‌یی که با مبانی شرع منطبق و از پذیرش خرد و تأیید عرف انسانی نیز برخوردار باشد، بر آن سراسر تا صحیح را از مستقیم جدا کرده، در نگارش رویدادها به منظور بیان وقایع تاریخی، خط مشی مشخصی در مقوله تاریخ و اتمام وابسته بدان اتخاذ کرده، قضایا را با محک نقد سنجیده، آن را در معرض بررسی و داوری قرار دهد (۳۹) و در مسایل مهم زندگانی از قبیل مبدأ و معاد، فنا و بقا صواب و خطا و قضا و قدر (۴۰) صاحب نظر باشد.

هر چند بنا به گفته خود مؤلف، تاریخ بیهقی عامدانه مورد دستبرد واقع گردیده و کتاب موجود، مشتی از خروار و انسدکی از بسیار اصلی کتاب است و از این واقعه با دریغ و درد یاد می‌کند (۴۱) اما اثر موجود نه تنها شرح زندگانی و نبردهای معدودی از شاهان و نکات

مربوط به احوال سرداران بزرگ در زمان آن‌ها است بل که درباره مردم عصر نویسنده نیز که چگونه زندگی می‌کرده و یا فکر می‌کرده‌اند، از رنج‌ها و شادی‌ها، از دشواری‌ها و ناکامی‌ها و این که آیا بر دشواری‌ها غلبه کرده‌اند؟ و یا مغلوب دشواری‌ها گشته‌اند؟ آیا مردم بتدریج بهتر شده، اعتلا و تعالی یافته‌اند؟ و یا به عقب رفته، انحطاط پذیرفته، مصداق «فَرَمِنَ الْمَطَرِ وَ وَقَعَ تَحْتَ الْمِيزَابِ» را یافته‌اند؟ (۴۲) و آیا پیشرفت و ترقی مادی آن‌ها با اعتلای معنوی همراه بوده است؟ و یا آن که سقوط معنوی و تدنی و حرکت به سوی قهقرا داشته‌اند؟ آیا از مردان بزرگ، انجام کارهای کوچک را می‌خواستند؟ و به اصطلاح با شمشیر، پیاز پوست می‌گرفته‌اند و در عوض کارهای خطیر را به مردانی حقیر که تنها صدایی بسند داشتند، می‌سپردند؟ (۴۳) و یا آن قدر رشد فکری و بلوغ عقلی و دماغی داشته‌اند که در عمل و اجرا ز خرد پیران و نیروی جوانان به موازات یکدیگر برخوردار گردند؟ نیز چنان دقیق و هنرمندانه و البته طرداً للباب سخن رانده است که از میان مطالب آن، تصویر راستین و احوال واقعی بعضی طبقات (۴۴) را در صفحه خاطر می‌توان نقش زد.

به اعتقاد بیهقی، تاریخ، درسی عبرت و دبستان انواع معرفت است که زندگانی چند هزار ساله گذشتگان را بر حیات چندروزه بازماندگان می‌افزاید (۴۵) و آگاهی از تاریخ پیشینیان، بارویار و راهنمای آدمیان در امور جاری آن‌ها می‌تواند باشد و امکان سنجش و ارزیابی و نتیجه‌گیری واقعی را برای آن‌ها فراهم سازد و بر شناخت آن‌ها از محیط پیرامونشان بیفزاید و به آدمی ملکه‌یی اعطاء کند که در تمییز سره از ناسره و شناخت خوب از بد و حتی خوب‌تر از خوب و بدتر از بد - توانا تر گردد و زندگانی موجهی بیابد و تا آنجا که در توان و ست، عمر ارزیابی شده‌یسی داشته

باشد. (۴۶) علاوه بر آن، آشنایی با احوال اقربا و عزیزان و بنده وی ملک الموت - نزدیکه در رهگذر تاریخ - موجب آگاهی بر توانایی های محدود و ناتوانی های بی شمار او گشته، خودشناسی آدمی را به نحوی اعتلا می بخشد که در ارزیابی از خود و دیگران، کم تر دچار اشتباه شود و با پذیرش مسوولیتی راستین و ایفای نقشی سازنده، رسالت انسانی خویش را به انجام رسانده، خود تاریخ ساز و آفریننده تاریخ گردد و آدمی را به درجه سی از کمال عقلانی نایل گرداند که تشخیص دهد آنچه را که باید بکند، چیست؟ و آنچه را نباید بکند، کدامست؟ و بر این متوال در سایه اعتماد به نفس بر میزان فعالیت و ابتکار و خلاقیت خویش در ایام زندگانی افزوده، توانایی های بالقوه خود را شکوفا و بسارور ساخته، در تصمیم گیری ها از قدرت عمل و اقدام گسترده بی بهره مند گردیده، از سرگستگی و ناتوانی در شناخت طریق راهی یابد. از این رو تاریخ را روشنگر حال و هموار سازنده بستر آینده و راهنمای آیندگان می داند و نقش اساسی و غیرقابل انکاری برای آن تا بدان جا قایل است که به باور او، سودمندی آن را نه تنها به دیده احترام بل که به چشم اعتبار باید نگریست و از این حیث از منظر او، مطالعه تاریخ می تواند در خدمت زندگانی مردم در عصر حاضر درآید. (۴۷)

وعظ و ارشاد در تاریخ بیهقی با عبرت از رویدادهای تاریخی به یکدیگر آمیخته است و به صورت داستان دلبران در حدیث دیگران برای بیدار شدن معاصران اوست به در زدن و دیوار شنیدن که حسب ذات در آدمی نیرومند است و از نصیحت مستقیم بیزار و رویگردان.

برای مثال به نقل از «قاضی صاعد» (۴۸) خطاب به «ابراهیم ینال» (۴۹) در تاریخ بیهقی می خوانیم:

«... نیشابور چون شما بسیار دیده است. مردم این بقعت را سیلاح، دعای سحر گاهان است و اگر سلطان ما دور است، خدای

است.» (۵۰) هم چنین خطاب «قاضی صاعد» است به «ظفر سلجوقی»:

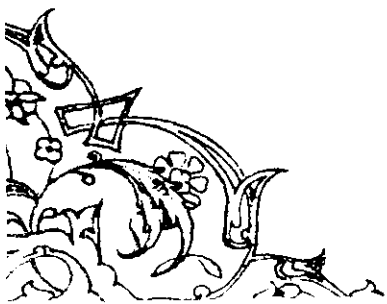
«هشیار باش و از ایزد عز ذکره بترس و داد ده و سخین ستم رسیدگان و درماندگان بشنو و یله مکن که این لشکر ستم کنند که بیدادی شوم باشد و من حق تو را بدین آمدن بگذارم که به علم خواندن مشغولم و از آن به هیچ کار دیگر نپردازم و اگر با خرد رجوع خواهی کرد، این پند که دادم، کفایت باشد.» (۵۱)

دقت و وسواس بیهقی و رعایت امانت در ضبط رویدادهای تاریخی نیز، نکته ای است که به تذکار می آرد. در تاریخ بیهقی ثبت رویدادها یا بر مشهودات مستقیم و انصاف و صحت نگارش نویسنده مبتنی است که خود از نزدیک شاهد وقوع ماجراها و چه بسا طرف رایزنی در انجام برخی از آنها بوده است (۵۲) و یا به نقل از معتمدی موقوف است که اطمینان قلبی نویسنده به صدق آن، پشتوانه نقل و روایت گردیده است (۵۳) و یا آن که نویسنده آن را از کتابی معتبر خوانده و در تبیین مقصود خویش بدان استناد کرده است (۵۴). علاوه بر آن که هرگز نخواسته است که در نقل و یا ثبت وقایع تاریخی، به اصطلاح «دلال مظلمه» باشد و «در تاریخی که می کند، سخنی نراند که به تربندی کند و خوانندگان گویند شرم ساد این پیر را...» و به هر حال بر پایه یی از عدالت - استوار است که می گوید گوینده خبر نباید راستگوی باشد و خرد نیز راست بودن آن را تأیید کند. از این رو آنچه با خرد مطابقت نداشته باشد و امکان وقوع آن را خرد گواهی نکند - تاریخ نمی خواند زیرا هرگاه حقیقت از تاریخ جدا شود - دیگر جز قصه یی بی فایده نخواهد بود.

بیهقی درباره فرمانروایی، آرایسی در خور تحسین دارد (۵۵) و از آنجا که اکثر آدمیان، تحت تأثیر قاطع مسموعات خویش اند (۵۶) و کم تر بر معقولات خود وقع می نهند و گاه

مشهودات آنها نیز تحت تأثیر مسموعات واقع می شود، از این رو در مقام اجرا و عمل، معتمد است که تربیت سیاسی ایجاب می کند که افسون سخن (۵۷) و یا گفتار این و آن هرگز در خط مشی سنجیده دولتمرد سیاستمدار - نباید تزلزلی بوجود آورد (۵۸) و در نتیجه دستخوش فریب عوام شود. (۵۹)

بیهقی برای خویش در دستگاه رهبری و قلمرو و تصمیم گیری، مسوولیتی ویژه - به گونه فرماندهی در عین فرمانبری (۶۰) قایل است. در عین آن که به خصلت تسریع و انضباط دیوانی (۶۱) و مراعات سلسله مراتب (۶۲) و پیروی از نظام اداری و اطاعت بی چون و چرا از فرادست (۶۳) آراسته است، به احترام بر عرف جاری و مقررات حاکم بر احوال مردم جامعه نیز انگشت تأکید می گذارد، وی که سیاستگری خدمتکار و دبیری سرسپرده و وفادار به خاندان غزنوی است (۶۴) چنین می نماید که از هرج و مرج و آشوب بیزار است. شاید به تجربه برای وی مسلم گردیده است که اگر نتوان گفت در همه ادوار، لاقفل در دوران فرمانروایی حکام و سلاطین مقتدر مانند محمود غزنوی و امثال تاریخی او - اعتدال و میانه روی - تنها راه تحفظ و بار را به سلامت به منزل رسانیدن است. از این رو در رهگذر خدمت اداری و دیوانی نه تنها در عین دارا بودن تمام موجبات و عوامل ترقی در وجود خویش، گرفتار اوهام و توقعات بیجا نیست بل که با درایتی تمام در صحنه سیاست و قلمرو معیارهای نااستوار و متغیر و لرزان و



گذرا است - از بیماری خودنمایی (۶۵) و یا شهرت طلبی (۶۶) و دشمن تراشی (۶۷) همواره پرهیز دارد و بموازات آن رفتار بسا هر کس و سلوک با هر فرد را علی قدر مراتبه بخوبی می‌داند. گویی تذکار استاد سخن سعدی را (۶۸) در گوش و خط مشی «سینه گشوش» (۶۹) را در پیش دارد و تعبیر او از این باور داشت، در چند جای کتاب او آشکار است. بیهتی بخوبی واقفست کسی که دوراندیش نباشد، گرفتار خطرهای نزدیک می‌شود (۷۱) و غرور و تهور ناشی از موفقیت‌های گذرا، می‌تواند آدمی را هر قدر خردمند و فرزانه باشد (۷۲) تا بدانجا به اشتباه افکند و او را گمراه سازد که به نیستی و نساودیش بسینجامد. از این رو در قلمرو قدرت و سیاست، عقل آنی و هوش عملی غریبی دارا است به طوری که هیچ‌گاه واقع‌گرایی و حساب و موازنه را از کف نمی‌نهد (۷۳) و از کج‌سلیفگی‌ها و شنای گاهگاه بر خلاف جریان آب - که در تاریخ گذشته ایران نشانه امتیاز محسوب می‌شده است، همواره پرهیز دارد و با اثرافی که در نتیجه خدمت دیوانی بر توالی وقایع و رویدادها دارد و از فراز به فرود می‌نگرد، ملاحظه می‌کند که تداوم پیروزی‌ها و استمرار کامیابی‌های عارضی - خواه ناخواه، غفلت و خودبینی به بار می‌آورد و این دو باهوش‌ترین اشخاص را کور و کر ساخته، کار را به جایی می‌رساند که آدمیان باهوش - مرتکب جنان اعمال بدور از حزم و احتیاط می‌گردند که از هیچ آدم نادانی سر نمی‌زند (۷۴).

البته اعتدال و احتیاطی که با جوهره وجود بیهتی در خط مشی دیوانی و اداری آمیخته و شخصیت او را هم‌آهنگ ساخته است، علاوه بر پاکی طینت و اصالت گوهر (۷۵) و استعداد ذاتی، حاصل مواجهه با حوادث ایام پرماجرایی

زندگانی و تداوم اشتغال دبستانی و ورزش سیاسی و نیز نتیجه تأمل متددر حقایق حاکم بر عالم وجود و عرف حیات انسانی و مطالعه و بررسی در سیر تاریخ ایران و اسلام و جهان آن روزگار نیز هست که در هدایت وی به سوی ملامت و اعتدال و میانه‌روی - که اساس کمال اخلاقی است - تأثیری بسزا داشته است و از این رهگذر است که تلقی او نسبت به افراد و بازیگران صحنه تاریخ او با تسامح و نوعی حسن ظن همراه است (۷۶) و اثر سلامت فطرت و انعکاس صفای طینت نویسنده را بروشنی در صحایف کتاب او، می‌توان ملاحظه کرد. (۷۷) و به این ترتیب با موجودی خاکی چون آدمی - بر خوردی افلاکی ندارد و با مایه‌های ضعف و نقصان مفطور در آدمیان با همدردی و گذشت و اغماضی که در خور انسانیت است - برخورد می‌نماید. (۷۸) و زمانی که با مطالعه تاریخ، عصر او را سرشار از تضاد و حسد و تنگ‌نظری و جوی سیاه و پر از بغض و کینه می‌یابیم (۷۹) وسعت نظر و فضیلت و اخلاص و ادراک وسیع وی را از مسایل و تفاهم عمیق او را با انسان‌های هم عصرش - ارزش ویژه خواهیم نهاد.

از مواضع مشخصی که بیهتی در قبال افراد و مسایل داراست، بسید است که عقابدی سرسری ندارد و ادیب و مورخ سیاستگر است که گوش‌های بالقوه شنوای او، هیچ‌گاه بالفعل ناشنوا نگردیده است و خواننده کتاب او بخوبی درمی‌یابد که دنیا، نمایشگاهی بیش نیست. مردان بزرگ عالم، هنرمندان عالی مقام، سرداران دلیر، خرد و کلان، عارف و عامی، همه از نیستی به هستی می‌آیند. در نیست هست نما و صحنه حیات شهباب‌آسای مرگ انجام، چندی می‌مانند، می‌نمایند و می‌ربایند و سرانجام به عالم هست نیست نما و ابدیت می‌پیوندند. هستی مادی را از دو جانب نیستی فرا گرفته است. عاقبت وجود در عدم و نور در

ظلمت محو خواهد شد و از حیات مادی جز تاریکی و نابودی هیچ چیز دیگر باقی نخواهد بود. و اگر چه نومیدی در ایام زندگانی را حماقت محض می‌داند (۸۰) و چشم به آینده دوخته است (۸۱) اما گویی مطالعه تاریخ بیهتی، برای خواننده، نمایانگر این حقیقت است که

این تسلیت بس است که بایست مرد و رفت وین عمر پر زحمت ما پایدار نیست خواندن این کتاب، علاوه بر آن که به آدمی آن مایه بصیرت می‌بخشد تا در ورای جو بیار زندگانی - با آدمیان گذشته و زندگی گذشتگان و گذشته انسانیت، پیوندی عمیق و بر معنی پیدا کند - گویی از سوی دیگر بازیگران صحنه حیات، رهسپار قرارگاه ابدی تاریخند که در امتداد زمانی برق‌آسا با اعمال و اقدامات خویش در رهگذر نقد و بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرند و سرانجام در قالب اعضای یک خانواده به دیار خاموشی که سرآغاز فراموشی است، می‌پیوندند اما از آنجا که آدمی با هزاران نمود پیرامون خود بستگی دارد - بیهتی می‌خواهد بگوید که این علم تاریخ است که با احاطه بر مدارک فراوان آشکار و پنهان و کم یا بیش برکنار از حُب و بغض‌ها - تأثیرات مثبت و یا منفی و میزان درجه حقانیت گروه‌های قدرت سیاسی را تعیین خواهد کرد. از این رو علاوه بر توصیفی قوی از دنیا (۸۲) و مردم روزگار، از آنجا که «آخر کار آدمی، مرگ است» (۸۳) روال کار جهان را در پایان حیات قهرمانان تاریخ خود - یادآور می‌شود و هر چند «جزع و گریستن را دیوانگی و کار زنان» می‌داند که «مرده بدان باز نیاید» (۸۴) اما لختی قلم را در سوگ آن‌ها می‌گریاند و بر پایان حیات مادی و مرگ آن‌ها سوگواری و نوحه‌سرایی می‌کند (۸۵) و با آوردن شواهد تاریخی متواتر و متشابه نه تنها از بدان که از حیات نیکان نیز ارزیابی می‌کند. گویی مرگ حکم صراف گوهرشناسی را پیدا کرده که



بیهقی و کتاب تاریخ او

● **بیهقی برای خویش در دستگاه رهبری و قلمرو تصمیم گیری، مسؤلیتی ویژه - به گونه فرماندهی در عین فرمانبری قایل است.**

● **آن دانشمند پاک نهاد به معلمی بسیار دل بسته بود و هیچ مقام و مرتبه‌ای را بر آن ترجیح نمی‌داد. در کار تدریس جدی، کوشا و بسیار منظم بود.**

جواهر ذی‌قیمت را زودتر انتخاب و اختیار نموده، و آن را ربوده است. (۸۶) برای مثال به مناسبت خبر مرگ احمد بن حسن، می‌نویسد:

«به مرگ این محتشم، شهادت و دیانت و کفایت و بزرگی ببرد و این جهان گذرنده را خلود نیست و همه بر کاروان گاهیم و بسی یکدیگر می‌رویم و هیچ کس را اینسجا مقام نخواهد بود. چنان باید زیست که پس از مرگ، دعای نیک کنند.» (۸۷) و از کار مردم دنیا اظهار شگفتی می‌کند: «به عجب بمانده‌ام از حرص و مناقشت با یکدیگر و چندین زور و وبال و حساب و تبعت که درویش گرسنه در محنت و زحیر و توانگر با همه نعمت، چون مرگ فراز آید، از یکدیگر سازشمان نستوان شناخت (۸۸) مرد آنست که پس از مرگ نامش زنده بماند.» (۸۹) و هر چند به قانون تغییر (۹۰) معتقد است اما با این تفاوت که سرنشینان کشتی تاریخ عوض می‌شوند. و بدین گونه زندگانی فرد را به زندگانی تمام افراد جامعه و اقوام گوناگون ارتباط می‌بخشد و پیوستگی و استمرار و وحدتی میان آدمیان

بوجود می‌آورد و فرد را با حیات عالم و کاینات پیوند می‌دهد و معنی و هدفی برای حیات بشر (۹۱) قایل می‌گردد و سرنوشت آدمی را در استمرار امواج حیات تصویر می‌کند که از ازل آغاز می‌گردد و در حرکت آشفته سیر و غلطان و بیجان و پویان خود در دریای هستی به ابد می‌پیوندد و جزء به کل و اسیر به مطلق و محدود به نامحدود منتهی می‌شود.

یادداشت‌ها و برگزیده منابع

- ۱ - تاریخ بیهقی ص ۶۵۵: «من دبیری کرده‌ام مجال است دیران را رایگان شغل فرمودن»
 - ۲ - تاریخ بیهقی ص ۱۵۲: «سخنی راست باز نمایم و چنان دلم که خردمندان و آنان که روزگار دیده‌اند امروز این را بر خوانند. بر من بدین چه نشستم، عیبی نکنند. که من آنچه نشستم از عهد آن بیرون نتوانم آمد. و ص ۲۲۱: «من آنچه نوشتم از این ایوب... از عهد آن بیرون توانم آمد.»
 - ۳ - تاریخ بیهقی ص ۲۲۲: «من می‌خواستم که این تاریخ بکتم. هر کجا نکتی بودی در آن آویختمی.»
 - ۴ - تاریخ بیهقی ص ۳۲۹: «به اصل هاید نگریست و به فرغ دل مشغول نباید داشت.» و ص ۲۷۸: «مهمات را نباید گذاشت که ائبار شود.»
 - ۵ - تاریخ بیهقی ص ۲۹۶: «خدایند عالم به اعتقاد نگردد نه به کردار.» و ص ۲۵۲: «هر بیهی که جانب ایزد عز ذکره نگاه دارد - وی جلت عظمت - آن بند را ضایع نماید.»
 - ۶ - تاریخ بیهقی ص ۳۸۰: «هر کجا عنایت آفریدگار جل جلاله آمد و همه هنرها و بزرگی‌ها ظاهر کرد - از خاکستر، آتشی فروزان کرد.»
 - ۷ - تاریخ بیهقی ص ۹۹: «مصطفی علیه السلام بگانه روی زمین بود... و تارسخیز این شریعت خواهد بود. هر روزی قوی‌تر و پیداتر...»
 - ۸ - تاریخ بیهقی ص ۱۷۷: «دریغا مسلمانیا که از بلیدی ناسلمانی این یا یاد کنید.»
 - ۹ - تاریخ بیهقی ص ۵۸۲
- این پنج‌ها که می‌کنم از تنگی نفس کفران نعمتی است که در باغ کرده‌ام
- ۱۰ - تاریخ بیهقی ص ۲۵۲
 - ۱۱ - تاریخ بیهقی ص ۵۸۲: «دعا... که از دل راست و اعتقاد درست رود. هیچ حجاب نیست.»
 - ۱۲ - تاریخ بیهقی ص ۷۸

۱۳ - تاریخ بیهقی ص ۱۷۹ و ۲۷۲

۱۴ - تاریخ بیهقی ص ۱۸۷: «قال محمد بن السماک: من عرف الناس داراهم و من جهلهم ماراهم و رأس المداواة ترک المداواة.» (حیات العیوان ج ۲ ص ۲۸۹)

۱۵ - تاریخ بیهقی ص ۶۵: «مردان بزرگ، نام بدان گرفتند که چون بر دشمن دست یافتند، نیکویی کردند که آن نیکویی بزرگ‌تر از استغفاف باشد و الغو عند القدرة سخت ستوده است.» (در سیردن حسنگ به علی رایش - چساکر بوسهل)

با آن که استغاف ز دشمن حرام نیست در غفو لذتی است که در انتقام نیست

۱۶ - تاریخ بیهقی ص ۳۵۹

۱۷ - تاریخ بیهقی ص ۹۱: «هر کس که خویش را نتواند شناخت دیگر چیزها را چگونه نتواند دانست؟ وی از شمار بهایم است بل که بتر از بهایم که ایشان را تمیز نیست و وی را هست.»

۱۸ - تاریخ بیهقی ص ۱۱: «هیچ چیز نیست که به خواندن نیرزد که آخر هیچ حکایت از نکتی که بکار آید، خالی نباشد.» و ص ۱۰۸: «هیچ نشسته نیست که آن به یکبار خواندن نیرزد.» و به یاد می‌آورد گفتار سقراط را: همه مردم بطبیعت دوستدار دانایند:

"All men by nature desire to know."

۱۹ - تاریخ بیهقی ص ۵۶۲: «و تصحیت که به نهمت باز گردد، ناکردنی است.» و ص ۵۸۹: «سخن که نساخوش خواهد آمد، ناگفته به.»

۲۰ - تاریخ بیهقی ص ۶۳۱: «مصافات بحقیقت میان دوستان آنست که هیچ چیز از اندک و بسیار پوشیده داشته نباید.»

۲۱ - تاریخ بیهقی ص ۲۷۳: «... ناچار حق دوستی نباید گزارد، خاصه که قدیم‌تر باشد.»

۲۲ - تاریخ بغداد ج ۲ ص ۱۶۶

۲۳ - تاریخ بیهقی ص ۶۰: «بزرگامردا که او دامن فناعت تواند گرفت و حرص را گردن فرو تواند شکست.»

"Winner take nothing."

۲۴ - تاریخ بیهقی ص ۳۷۹: «پیران جهان دیده و گرم و سرد روزگار چشیده، از سر شفقت و سوز گویند فلان کاری شایسته کرد و فلان را خطایی بر آن داشت...»

۲۵ - تاریخ بیهقی ص ۲۵۷: از نظر بیهقی «جوانی و کم اندیشگی» ص ۶۲۱ موجب سقوط آدمی می‌گردد

۲۶ - تاریخ بیهقی ص ۳۲۹ و «بر نایان را ناچار گوشمال زمانه و حوادث بیاید.» تاریخ بیهقی ص ۶۵۵ و ص ۳۵۵ و ۳۵۶: «دیوراه یافت بدین جوان کار نادیده تا سر به باد داد.»

۲۷ - تاریخ بیهقی ص ۱۰۰، ۱۵۲، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۷، ۳۵۱، ۶۳۰، ۶۶۴

۲۸ - تاریخ بیهقی ص ۱۰۰: «ابتدا بدان کنم که صفت مرد خرمند عادل چیست تا روا باشد که او را فاضل گویند و صفت مرد مستکاره چیست تا ناچار او را جاهل گویند. و مغرور گردد که هر کس که خرد او قوی‌تر، زبان‌ها در ستایش او گشاده‌تر، و هر که خرد وی اندک‌تر، او به چشم سرمدان سبک‌تر.»

۲۹ - تاریخ بیهقی ص ۶۳۰: «خرمند آنست که خویش

را در قبضه تسلیم نهد و بر حول و قوت خویش و عدتی که دارد - اعتماد نکند و کارش را به ایزد - عزّ ذکوه - بازگذارد و خیر و شرّ و نصرت و ظفر از وی داند که اگر یک لحظه از قبضه توکل بیرون آید و کبر و سطر را به خویشش راه دهد، چیزی بیند به هیچ خاطر ناگذشته و او هام بدان نرسیده و عاجز مانده آید.

«خرمندان که در این تأمل کنند - مقرر گردد ایشان را که به جهد و جدّ آدمی - اگر چه بسیار عدت و حسنم و آلت دارند - کار راست نشود. و چون عنایت ایزد جلّ جلاله باشد - راست شود.» تاریخ بیهقی ص ۶۶۴

۳۰ - تاریخ بیهقی ص ۳۲۹: «اگر این معنی نداشتن گیرم، سخت دراز شود و این موسعظت بسنده است هشیاران و کاردانان را.»

۳۱ - تاریخ بیهقی ص ۱۵۲: «سخنی راست باز نمایم و چنان دامن که خرمندان و آنان که روزگار دیده اند و امروز این را بر خوانند بر من بدین چه نبشتم، عیبی نکنند.»

۳۲ - تاریخ بیهقی ص ۴۲۵: «سخت بزرگ حماقتی دامن که کسی از بهر جاه و حطام دنیا را خطر ریختن خون مسلمانی کند.»

۳۳ - تاریخ بیهقی ص ۲۳۸ و ص ۱۹۷: «سخت عجب است کار گروهی از فرزندان آدم علیه السلام که یکدیگر را بر خیره می کشند و می خوردند از بهر حطام عاریت را و آنگاه خود می گذارند و می روند تنها به زیر زمین با وبال بسیار.» [فصل فرستادن رسولان نزد قدرخان]

۳۴ - تاریخ بیهقی ص ۱۶۱: در وصف حصیری بسا پسرش بوالقاسم که به باغ خواجه علی میکابیل رفته بودند، می نویسد: «صبح ناپسندیده است، خرمندان کم کنند. وی همچنین شراب را نکوش می کند: شراب آفتی بزرگ است. چون از حدّ بگذرد و با شراب خوارگان افسراط کنندگان، هر چیزی توان ساخت.» تاریخ بیهقی ص ۲۲۲

۳۵ - تاریخ بیهقی ص ۳۳۲: «من نام نیکوی خود، زشت نکم که پیر شده ام و ساعت ساعت مرگ در رسد.»

۳۶ - غزلیات سده‌ی ۶۲۵ شماره ۵۴ خوانیم چاب حبیب بغمایی

۳۷ - تاریخ بیهقی ص ۱۰۱، ۱۰۰، ۱۰۶

۳۸ - تاریخ بیهقی ص ۱۹۴: «من که بوالفضلم، کتاب بسیار فرونگریسته ام، خاصه اخبار و از آن القاطاها کرده.»

۳۹ - تاریخ بیهقی ص ۲۷۹: «وزیر بدگمان، تدبیر راست چون تواند کرد؟ که هر چه بیندیشد و خواهد تا بگوید به دلش آید که دیگر گونه خواهندشود جز بر مراد وقت سخن نگوید و صواب و صلاح در میان کم شود.»

۴۰ - تاریخ بیهقی ص ۲، ۵، ۱۵، ۵۴، ۷۷، ۵۸، ۱۰۰، ۱۲۵، ۱۵۱ و...

۴۱ - تاریخ بیهقی ص ۲۸۸: «اگر کاغذها و نسختهای من همه بقصد ناجیز نکرده بودندی، این تاریخ از لونی دیگر آمدی، حکم الله بینی و بین من فعل ذلک.»

«همه نسخهها من داشتم و به قصد ناجیز کردند و دریغ او بسیار دریغ که آن روضه‌های رضوانی بر جای نیست که این تاریخ را بدان چیزی نادرشدی و نومی‌نیستم از فضل ایزد عزّ ذکره که آن به من باز رسد تا همه نبشته آید.» ص ۲۹۴

۴۲ - تاریخ بیهقی ص ۲۷۵: برای مثال در ذکر ابوحنیفه اسکانی، درباره وضع شعر و شاعری می نویسد: «... اما بازار

فضل و ادب و شعر کاسد گونه می باشد و خداوندان این صنعت محروم.»

۴۳ - تاریخ بیهقی ص ۲۰۸: «هستند درین روزگار ما گروهی عظیمان با اسب و اسنام و جامه‌های گرانمایه و غاشبه و جناغ که چون به سخن گفتن و هنر رسند، چون خر بریخ بمانند حالت و سخشان آن باشد که گویند پدر ما چنین بود و چنین کرد و طرفه آن که افاضل و مردمان هنرمند از سمعایت و بظرایشان در رنجند.» [در وصف تلک]

۴۴ - تاریخ بیهقی ص ۵۵۶: «مطربان را صله فرمود و شعرا را نغمه نمود.» و در رای زدن امیر در انتخاب وزیر نقل می کند که وقتی بنومر، بوالحسن سیاری را معرفی می کند، سلطان محمود می گوید: «مرد کافی است اما بالا و عمامه او را دوست ندارم.» ص ۳۴۶

۴۵ - تاریخ بیهقی ص ۹۶: «عرض من آنست که تاریخ پایه توسم و بنایی بزرگ افراشته گردانم چنان که ذکر آن تا آخر روزگار باقی ماند.»

۴۶ - «سقراط»

46 - "Unexamined life is not Worthgiving."
47 - "Without a sence of History a politician would be blind." (Sir Harold wilson.)

۴۸ - از محنتمان دستگاه غزنویان [متولد ۳۲۳ - وفات ۳۳۱ یا ۳۳۲ ه ق] و رئیس اصحاب رای در خراسان، برای اطلاع از تفصیل احوال او نگاه شود به «ابوسعید نامه ص ۲۳۶ به قلم راقم این سطور.

۴۹ - از رؤسای ترکمانان که مسعود غزنوی را شکست دادند [سال ۳۳۱ ه] و خراسان را متصرف شدند و در اندک مدتی عراق را تا بغداد گرفتند (سال ۳۴۲) برای اطلاع از تفصیل رجوع شود به ابوسعید نامه ص ۱۹۸، شماره ۱۹۷۳ - انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷ ه ش

۵۰ - تاریخ بیهقی ص ۵۵۲ و متناسب است عبارت بیهقی با مضمون شعر ذیل:

ظالم از بر سچرخ رانسد پساد پسای سلطنت
او مظلوم از پی او، همچو بساد صرصر است

[سید سائل - تذکره نصر آبادی ص ۳۵]

۵۱ - تاریخ بیهقی ص ۵۵۲
۵۲ - تاریخ بیهقی ص ۵۶۳: «کار جنگ نازک است. خداوندان سلاح را درین باب سخن باید گفت بنده تا تواند در چنین ابواب سخن نگوید.»

۵۳ - تاریخ بیهقی ص ۳۵۹: «از پدرم شنودم که قاضی بوالهشم پوشیده گفت: «و وی سردی فراخ مزاج بود - ای ابوالقاسم [ابوالقاسم رازی مردی در نیشابور بوده است که کتیزک پروردی و نزدیک ابونصر آوردی و پیاصله بازگشتی.]

۵۴ - تاریخ بیهقی ص ۱۷۷: داستان آفتابین و بودلف و ص ۳۸۰: «بغوب و فرزندان بویه ماهی گیر و سامانیان

۵۵ - تاریخ بیهقی ص ۳۷۹: «اگر کسی گوید بزرگوار بنا رفعا که کار امارت است اگر به دست پادشاه کامگار و کاردان محتشم افتد، به وجهی سر برود و از عهده آن چنان بیرون آید که دین و دنیا او را به دست آید و اگر به دست عاجزی افتند او بر خود در ماند و خلق بزی.»

۵۶ - در متنی [دفتر ۵ بیت ۳۹۰-۳۹۱ ص ۳۲۸ طبع نیکسون] می خوانیم:

کرد مردی از سخندانی سؤال
حق و باطل چیست؟ ای نیکو مقال
گوش را بگیرت و گفت این باطلست
چشم حق است و یقینش حاصلست
آن به نسبت باطل آمد پیش این
نسبت اغلب سخن‌ها ای امین
زاقتاب ار کرد غمناش احتجاب
نیست محبوب از خیال آفتاب
و متنی گفته است:

حُدْنَا تَرَاهُ وَدَعَّ شَيْئًا سَمِعْتَ بِهِ
فِي طَلْقَةِ الشُّسْبِي نَا أَغْثَاكَ عَن زُحَلِ
۵۷ - تاریخ بیهقی ص ۹۲: «به گفتار مردمان مشغول نیابا بود و صلاح ملک نگاه باید داشت.»

«Sticks and stones may break my bones, but words will never hurt me.»

۵۹ - گفته اند «سیاستمدار باید عوام قریب باشد آسانباید قریب عوام را بخورده و این سخن شایان تأمل بسیار است

۶۰ - تاریخ بیهقی صص ۳۸۴ و ۳۸۵: «پادشاهان محتث راحت باید کرد برافراشتن بنای معالی که هر چند در طبع ایشا سرشته است، به سخن و بیعت کردن آن را بجنبانند و امیرا گردنکش با همت بلند از آن بوده اند که سخن را خزینتداز کرده اند.»

۶۱ - تاریخ بیهقی ص ۶۶۵: «نگر نا کار امروز به قدر نیفکی که هر روزی که می آید، کار خویش می آرد و گفته: کار امروز به فردا افکندن، از کاهلی تن است.» و ص ۴۸ «همهات را نباید گذاشت که ابار شود و خوار گرفتن کار این دل مشغولی آورده است.»

Hierarchy

۶۳ - تاریخ بیهقی ص ۲۶۷: «ملوک هر چه خواهد گویند و با ایشان حیث گفتن روی ندارد به هیچ حال.» [تعیین احمد پناکتین به سپاه سالاری هند]

۶۴ - تاریخ بیهقی ص ۱۸۴: «فرمانبرداری باید نه آنچه خداوند فرماید.» و ص ۳۲۲: «مسعود غزنوی در «بوالفتح» و جاسوس مأمی او می گوید: «بدیوان بنومر سو هر چه در کار پدر ما [محمود] بود به ما می نیشنی از بهر پدر که بدیوان خلیفت هرات بود.» و بیهقی با تأسف پاسخ می د، «دریغ که من امروز این سخن می شنوم، امیر گفت: اگر به وقت می شنودی چه می کردی؟ گفتم: بگفتی تا قضا بدیدندی و از دیوان بیرون کردندی که دیرخاین بکار نیاید

۶۵ - خودنمایی در ادب فارسی مذموم و ناپسندیده است کرامات تنو گر در خودنمایی است تنو فرعونی و این دعوی خدایی است کسی کسار راست بسا حق آشنایی نیاید هرگز از وی خودنمایی «گلشن راز» خودنمایی شیوه من نیست، چون دیوار سیلغ گل بعدامان دارم اما خار بر سر می زسم

۶۶ - در حکم و امثال و ادب و فرهنگ ایران، شهرت طلبی، نکوش و در برابر از خمول و گنجامی ستا؛ شده است. از سخنان «ابوبکر شبلی» از زهاد و شیوخ صوفی

در گذشته در ۳۳۴ ه. ق است: «کاشکی گلخن تابی بود می تا مرا نشناختندی». [عطار، تذکرة الاولیاء، ج ۲، ص ۱۶۵ طبع لیدن] بحث گسترده و دلایل ترجیح خمول بر شهرت و بسا عکس آن را محض مثال در کلیله و دمنه: اسوالعالی تصرافه منشی می توان ملاحظه کرد. اجمال را این بیت را نیز بخوانید:

گسنامیم از آفت شهرت برهائید
کاری که فلک کرد به کلاه دلم این بود
علاوه می کنم که «بدنامی» نزد «اهل ملامت» محمود و نزد آن ها، رد مخلوق، دلیل بر قبول خالق است و بدنامی، نوعی آسودگی است:

هر که پیراهن به بدنامی درید، آسوده شد
بر زینا طعن ارباب سلامت عار نیست
۶۷ - تاریخ بیهقی ص ۳۵۰: «از مکر دشمن ایمن ندید بود»

۶۸ - ... افتد که ندیم حضرت سلطان را زر بیاید و باشد که سر برود حکما گفته اند از تلون طبع پادشاهان بر حذر باید بودن که وقتی به سلامی برینند و دیگر وقت به دشنامی خلعت دهند. [گلستان سعدی باب اول در سیرت پادشاهان ص ۳۴ چاپ مرحوم قریب]

۶۹ - سیه گوش را گفتند: تو را ملازمت صحبت شیر به چه وجه اختیار افتاد؟ گفت: تا فضلا میدش می خوروم و از شر دشمنان در پناه صولتت زندگانی می کنم. گفتندش: کون که به ظل حمایتش در آمدی و بشکر نعمتت اعتراف کردی، چرا نزدیک تر نیایی؟ تا به حلقه خاصانت در آرد و از بندگان مخلصت شماره؟ گفت: از بطش او همچنان ایمن نیستم. [گلستان سعدی ص ۳۳ و ۳۴] سیه گوش، جانوری است که ملازمت شیر را اختیار کرده است که فریادکنان پیشانی شیر رود و جانوران دیگر را از آمدن شیر خیردار می سازد، و گویا همان است که در شعر خاقانی «پروانه» خوانده شده است:

عادل غضنفری نو و پروانه تو من
پروانه در پناه غضنفر، نگوثر است
پروانه وار بر پی شیران نهند پی
تا آید از کلفنگ گسوران، کبابشان
و نظیر آن رباعی مذکور در «مرزبان نامه» است:

دیدم مگسی نشسته بر پهلوی شیر
گفتم چه کسی؟ که سخت شوخی و دلیر
گفت ای سره، خسرو ددان را چه زیان
کز پهلوی او، گرسنه پی گسرد سیر
[مرزبان نامه، باب هشتم ص ۲۱۸ چاپ لیدن]
و «سعدالدین وراوی» در «مرزبان نامه» آورده است:
«صحبت پادشاه و قربت جوار او، به گرمای گرم ماند که هر که بیرون بود، بازرو خواهد که اندرون شود، و هر که ساعتی درون او نشست، و از لدغ حرارت آب و ناسازگاری هوا متأثری شد، خواهد که زود بیرون آید.» [مرزبان نامه، باب هشتم ص ۲۵۳ چاپ مرحوم قزوینی] در «تذکرة الاولیاء» نیز می خوانید:

ویر نما باد که حذر کنی از صحبت سلاطین که ایشان را
رای چون رای کودکان بود و صولت چون صولت شیران، و
گفت شیوه سلاطین آنست که از ایشان صبر نیست و با ایشان
طاقت نیست. [تذکرة اولیاء، صص ۱۹۵ و ۱۹۶ ج ۲ طبع

لیدن] لذا در توجیه خدمت سلطان بر زبان شبلی رفته است که
«اگر من خدمت سلطان نکرده بودم، خدمت مشایخ توانستم
کرد و اگر خدمت مشایخ نکرده بودم، خدمت خدای
نواستمی کرد.» [تذکرة الاولیاء ج ۲ ص ۱۶۶]
۷۰ - تاریخ بیهقی ص ۱۷۹: «چاکران و بندگان را زبان
نگاه باید داشت که محال است رویان را با شیران چغین.»

۷۱ - [در وضع کارها در راه بلخ] درباره راستی و امانت
و خلعت خواجه حسن کدخدای امیر محمد - که خزانه را
بمعتقد امیر مسعود سپرد - می نویسد: «... چون دانست که کار
خداوندش [امیر محمد] بیود، دل در آن مال نیست و خویشتن را
به دست شیطان نداد و راه راست و حق گرفت، که مرد با خرد
نمام بود و گرم و سرد چشیده و کتب خوانده و عواقب را
بدانسته. لاجرم جاهش بر جای بماند.» تاریخ بیهقی ص ۹۳.

۷۲ - برناردشوا می گوید: «محال است که آدمی در
شبه روز، یک ساعت ایله نباشد، فرزاندگی و عقل در این
است که از یک ساعت تجاوز نکند.»

۷۳ - تاریخ بیهقی ص ۵۹۶: «خاک بر سر آن خاکسار
که خدمت پادشاهان کند که با ایشان وفا و حرمت و رحمت
نیست، من دل بر همه بلاها خوش کردم.» [رنجش از امیر و
مردن بولصر مشکان]

۷۴ - تاریخ بیهقی ص ۶۰: «احمق کسی باشد که دل در
این گیتی غدار و فریفتگار بند و نعمت و جاه و ولایت او را
به هیچ چیز شمرد و خردمندان بدو فریفته نشوند.»

۷۵ - تاریخ بیهقی ص ۱۷۷: «هر کسی آن کند که از اصل
وی سزد.»

۷۶ - تاریخ بیهقی ص ۱۶۱: «مسرد بسی عیب نسباشد
و انکمال هه عده.»

۷۷ - تاریخ بیهقی ص ۳۷۵: درباره «احمد عبدالصمد»
می نویسد: «شغل وزارت سخت نیکو پیش گرفت و تربیتی و
نظامی نهاد که سخت کافی و شایسته و آهسته و آهسته و فاضل
و معاملات دان بود - و با چندین خصال ستوده، سردی تمام و
کارهای نیکو بسیار کرد که مقرر گشت که این محنتش چه تمام
مردی بود. و با این کسفات دیر و شجاع و بازهره.» آنگاه
به نقاط ضعف او که البته انگشت شمار و بیش از دو نیست
می پردازد و می افزاید: «آدمی معصوم نتواند بود.»

۷۸ - تاریخ بیهقی ص ۲۲۵: «بندگان گناه کنند و
خداوندان در گذارند و بنده زبان عنبر ندارد، خداوند آن کند که
از بزرگی وی سزد.» [بازداشتن غازی و رسیدگی به کار او]
۷۹ - ابوسعید نامه صص ۲۸ تا ۲۵.

۸۰ - تاریخ بیهقی ص ۵۲۰: «از زمانه ناساجانمرد
کراهیتی دید و درشتی پیش آمد، آخر نیکو شود و به جویی که
آب رفت، یک دوبار آب باز آید و دولت افتان و خیزان بهتر
باشد چنان باید که بماند و مال آید و شود و محنتی که از آن بر
دل آزاد مردان رنج آید علی الاطلاق و هر کس بشنود، گوید
نیاست به محنت نشمرند.»

۸۱ - تاریخ بیهقی ص ۵۲۷: «گذشته را باز نتوان آورد و
تلا می کرد.»

«It's too late to ruin the past so work on the Future.»
۸۲ - تاریخ بیهقی ص ۳۷۶ و ص ۱۸۷: «احمق مردی که
دل درین جهان بند که نعمتی بدهد و زشت باز ستاند.»

۳۲ - تاریخ بیهقی ص ۲۵۱

۸۴ - تاریخ بیهقی ص ۲۷۶

۸۵ - تاریخ بیهقی ص ۶۰، ۶۱، ۱۹۵، ۲۲۹، ۳۲۳، ۳۳۶، ۳۴۵، ۳۵۱

۸۶ - الموات نفاذ ربه کفه جواهر یخثار منه الجیاد

۸۷ - تاریخ بیهقی ص ۲۶۵

88 - "Death is a great leveller. A King dies as well as a poorman."

۸۹ - تاریخ بیهقی ص ۲۶۶

۹۰ - تاریخ بیهقی ص ۱۳۱: «عادت زمانه چنین است که

هیچ چیز بر یک قاعده بنماند و تقییب به همه چیزها راه یابد.»

«احوال جهان را یکسان نیست و تا سر بجای است،

خلالها را دریافت بماند.» ص ۳۳۹

“There is one thing solid and funolamental in politics ... Thelaw of change. What is up Today, is down to morrow.” Richard Nixon.

۹۱ - تاریخ بیهقی ص ۲۰۷: «شرط آنست که نام نیکو

بادگار ماند»

«مردان را جهد اندر آن باید کرد تا یک بار وجه گردند و نامی،

چون گشتند و شد اگر در محنت باشند با نعمت ایشان حرمت

دارند...» ص ۲۹

«غایت کار آدمی مرگ است، نیکوکاری و خوبی نیک بهتر تا

بعد جهان شود دارد و بردهد.» ص ۲۵ و ۲۶

«هر که به محل رقیب رسیده اگر چه چون گل کوتاه زندگی باشد،

عقل آن را عمر دراز شمرند به حسن آثار و طیب ذکر.»

[کلیله و دمنه ص ۶۳ چاپ مینوی]